

Discourse Analysis of Political Resistance in the Fadakiyya Sermon

Abstract

This article re-examines the Fadak Sermon through a critical discourse analysis approach, with a focus on the discursive construction of political resistance. A review of prior scholarship indicates that Western studies have predominantly conceptualized resistance as reactive or identity-based action, while Islamic scholarship has largely addressed it within juristic, ethical, or managerial frameworks. Consequently, political resistance in the Fadak Sermon has not yet been systematically examined as a discursive struggle over political rationality and the legitimacy of power.

The theoretical framework of the article is based on a three-level model that integrates critical discourse analysis with theories of hegemony and symbolic power, and traces their implications for political judgment and action in a coherent manner.

The main research question asks: How, and through which discursive mechanisms, does the Fadak Sermon reconstruct resistance not at the level of reactive acts, but at the level of defining political rationality and the criteria of legitimate power?

The findings demonstrate that the Fadak Sermon weakens the legitimacy of the dominant order discursively through strategies such as exposing the rupture between truth and power, redefining obedience as deviation, rationalizing resistance, and eliminating the possibility of ethical neutrality. As a result, resistance is framed not as a disorderly or destabilizing act, but as the logical outcome of an expanded horizon of rational judgment and the production of a conscious and responsible politico-religious subject. The functional logic of this discursive intervention is summarized in the conclusion in the form of an analytical table and a conceptual visual figure. The functional logic under discussion is presented in the conclusion in the form of an analytical table and a schematic.

Keywords: Hazrat Fatima (peace be upon her); Fadakiyya Sermon; Political Resistance; Political Rationality; Political Subjectivation

تحلیل گفتمان مقاومت سیاسی در خطبه فدکیه

چکیده

این مقاله با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان، به بازخوانی خطبه فدکیه با تمرکز بر صورت‌بندی مقاومت سیاسی می‌پردازد. بررسی مطالعات پیشین نشان می‌دهد که مقاومت در پژوهش‌های غربی عمدتاً به‌مثابه کنشی واکنشی یا هویتی و در آثار اسلامی در سطح تبیین‌های فقهی، اخلاقی یا مدیریتی تحلیل شده است؛ در نتیجه، مقاومت سیاسی در خطبه فدکیه به‌مثابه نزاع گفتمانی بر سر عقلانیت سیاسی و مشروعیت قدرت تاکنون واکاوی نشده است.

چارچوب نظری مقاله بر یک مدل سه‌سطحی استوار است که تحلیل گفتمان انتقادی نظریه هژمونی و قدرت نمادین، و پیامدهای آن در سطح داوری و کنش سیاسی را به‌صورت پیوسته تبیین می‌کند.

سؤال اصلی پژوهش آن است که خطبه فدکیه چگونه و از طریق چه سازوکارهای گفتمانی، مقاومت را نه در سطح افعال واکنشی، بلکه در سطح تعریف عقلانیت سیاسی و معیارهای مشروعیت قدرت بازسازی می‌نماید؟

یافته‌ها نشان می‌دهد که خطبه فدکیه از طریق راهبردهایی چون افشای گسست «حق/قدرت»، بازتعریف اطاعت به‌مثابه انحراف، عقلانی‌سازی مقاومت و حذف امکان بی‌طرفی اخلاقی، مشروعیت نظم مسلط را به‌صورت گفتمانی تضعیف می‌کند. در نتیجه، مقاومت نه کنشی آشوب‌گر، بلکه پیامد منطقی گشوده‌شدن افق داوری عقلانی و بازتولید «فاعل دینی-سیاسی آگاه و مسئول» صورت‌بندی می‌شود. منطق کارکردی مورد بحث در نتیجه‌گیری، به‌صورت جدول تحلیلی و یک شماتیک ارائه شده است.

واژگان کلیدی: حضرت فاطمه سلام‌الله‌علیها، خطبه فدکیه، مقاومت سیاسی، عقلانیت سیاسی، سوژه‌سازی سیاسی

خطبه فدکیه یکی از برجسته ترین متون دینی - سیاسی در تاریخ اسلام است که در بستر منازعات اولیه قدرت پس از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله وسلم ایراد شده و از همان آغاز، واجد نقشی تعیین کننده در تبیین نسبت میان حق، قدرت و مشروعیت بوده است. این خطبه، برخلاف بسیاری از متون سیاسی که صرفاً واکنشی به یک رخداد خاص تلقی می شوند، واجد ساختاری استدلالی، عقلانی و منسجم است که آن را به متنی فراتر از یک احتجاج تاریخی بدل می سازد. از همین رو، خطبه فدکیه نه تنها در تاریخ تشیع، بلکه در ساحت اندیشه ی سیاسی اسلامی، همواره به عنوان متنی مسئله مند و چندلایه مورد توجه بوده است.

در ادبیات نظری متأثر از مطالعات غربی، مفهوم مقاومت سیاسی غالباً به مثابه عملی واکنشی، هویتی یا معطوف به تقابل مستقیم با قدرت صورت بندی می شود. در صورتی که نسبت تحلیلی خطبه فدکیه با مقاومت سیاسی، به ویژه در سطح سازوکارهای زبانی - گفتمانی تولید عقلانیت سیاسی و منطق مشروعیت قدرت، هنوز فاقد صورت بندی و واکاوی نظام مند است؛ در نتیجه، نقش این سازوکارها در شکل دهی به مقاومت در متون دینی نیز کمتر به طور منسجم بررسی شده است.

خطبه فدکیه (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱) به عنوان کلام معصوم علیهم السلام، واجد سطحی از جامعیت معنایی و انسجام عقلانی است که امکان خوانش و بازخوانی آن را در افق های تاریخی و معرفتی متفاوت فراهم می سازد. این جامعیت نه به معنای وابستگی متن به دستگاه نظری خاص، بلکه ناظر به ظرفیت درونی آن برای ورود به گفت و گو با چارچوب های تحلیلی متکثر و پاسخ گویی به مسائل نوپدید در هر دوره است. از این منظر، فهم خطبه فدکیه امری ایستا و محدود به زمینه تاریخی صدور آن نیست، بلکه متنی است که با پیشرفت دانش و تحول روش های تحلیلی، امکان تفسیر عقلانی و انطباق با مسائل معاصر را حفظ می کند. بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش آن است که: خطبه فدکیه چگونه و از طریق چه سازوکارهای گفتمانی، مقاومت سیاسی را نه در سطح افعال واکنشی، بلکه در سطح عقلانیت سیاسی و افق داوری مشروع باز صورت بندی می نماید؟

فرضیه پژوهش آن است که خطبه فدکیه با بهره گیری از سازوکارهای گفتمانی، مقاومت سیاسی را از یک «واکنش گذرا» به یک «ضرورت عقلانی» تبدیل می کند؛ به گونه ای که با به چالش کشیدن حقانیت نظم موجود، معیار جدیدی برای داوری و مشروعیت قدرت ارائه می دهد.

بر همین مبنا، این مقاله با بهره گیری از رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان، می کوشد نشان دهد که خطبه فدکیه چگونه از طریق زبان، استدلال و ساختار گفتمانی خود، منازعه بر سر عقلانیت سیاسی را به کانون مقاومت منتقل می کند. سهم نظری پژوهش، نه در ارائه ی مصداقی جدید از مقاومت، بلکه در جابه جایی سطح تحلیل آن از «کنش مقاوم» به «نزاع گفتمانی بر سر عقلانیت و مشروعیت» قابل صورت بندی است؛ جابه جایی ای که امکان خوانش نظام مند از متون دینی - سیاسی در نسبت با قدرت و مقاومت فراهم می آورد.

۱. پیشینه پژوهش

Nartey (2023) با تکیه بر تحلیل گفتمان انتقادی، مقاومت را فرایندی گفتمانی می‌داند که از طریق آن گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده با بازسازی تجربه‌های زیسته، تولید صدا، تقویت عاملیت و شکل‌دهی هویت سیاسی، ساختارهای نابرابر قدرت را به چالش می‌کشند. وی با تحلیل نمونه‌های معاصر نشان می‌دهد که مقاومت از رهگذر مداخله در میدان معنا و ایجاد همبستگی جمعی، عقلانیت مسلط را تضعیف کرده و مستلزم اتخاذ موضع «پژوهشگر-کنشگر» است. تمایز مقاله حاضر در آن است که نشان می‌دهد مقاومت گفتمانی محدود به زمینه‌های مدرن نیست، بلکه در متون دینی-سیاسی تشیع نیز می‌تواند به‌مثابه سازوکاری برای افشای گسست میان «حق» و «قدرت» و بازتعریف عقلانیت سیاسی عمل کند؛ از این رو مقاومت نه کنشی صرفاً واکنشی، بلکه فرآیندی عقلانی و نظم‌ساز بازخوانی می‌شود.

در بررسی مقالات، پژوهش انصاری (۱۴۰۳) با رویکرد توصیفی-تحلیلی، مقاومت حضرت فاطمه زهرا(س) را مجموعه‌ای از کنش‌های ایجابی و سلبی در مسیر سلب مشروعیت از سلطه انحرافی پس از پیامبر اکرم(ص) می‌داند. مقاله حاضر، با فاصله گرفتن از توصیف کنش‌ها، خطبه فدکیه را به‌مثابه «متن سیاسی» خوانش کرده و کانون تحلیل را به سازوکارهای زبانی-گفتمانی تولید عقلانیت سیاسی و شکستن بدهات هژمونیک منتقل می‌کند. یاراحمدی (۱۴۰۴) با تمرکز بر بازسازی توحیدمحور معیار مشروعیت در خطبه فدکیه، به تبیین سازوکارهای گفتمانی تولید اقتدار می‌پردازد. مقاله حاضر با حفظ این مبنا، تمرکز را از «معیار مشروعیت» به «عقلانیت مقاومت و کنش گفتمانی سلب مشروعیت» منتقل می‌کند. فرهادی و شفيعی قهفرخی (۱۴۰۲) به داوری اخلاقی امکان توجیه مقاومت سیاسی می‌پردازند. مقاله حاضر، در تمایز با این رویکردها، وارد بازسازی مفهومی یا داوری هنجاری نمی‌شود، بلکه مقاومت را به‌مثابه فرآیند گفتمانی تولید عقلانیت سیاسی بدیل و فروپاشی مشروعیت قدرت مسلط تحلیل می‌کند. از مجموع مطالعات پیشین می‌توان دریافت که اگرچه ابعاد مختلفی از مقاومت در متون اسلامی بررسی شده و پژوهش‌های غربی نیز مقاومت را عمدتاً واکنشی یا هویتی تبیین کرده‌اند، سازوکارهای زبانی-گفتمانی تولید عقلانیت مقاومت و مشروعیت‌زدایی از قدرت در متون دینی، به‌ویژه در خطبه فدکیه و با رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی، هنوز واکاوی نظام‌مند نیافته است؛ مقاله حاضر دقیقاً در این نقطه قرار می‌گیرد.

۲. چارچوب نظری و روش تحقیق

در این پژوهش، «مقاومت» به‌مثابه یک کنش گفتمانی معطوف به معنا تعریف می‌شود که در آن، سوژه با اتکا به منابع هنجاری، عقلانیت و مشروعیت نظم مسلط را به چالش کشیده و افق‌های جدیدی برای کنش سیاسی می‌گشاید. این مطالعه برای تحلیل «خطبه فدکیه»، از یک چارچوب نظری-روش‌شناختی سه‌سطحی بهره می‌گیرد که به‌صورت پیوسته از سطح زبان به سطح معنا و سپس به سطح کنش سیاسی حرکت می‌کند. این ساختار خوشه‌ای، به‌جای انباشت خطی نظریه‌ها، بر پیوند نظام‌مند میان آن‌ها استوار است.

سطح اول: تحلیل گفتمان انتقادی (CDA)

تحلیل گفتمان انتقادی، زبان را نه بازتابی خنثی از واقعیت، بلکه سازوکاری فعال در تولید، بازتولید و چالش روابط قدرت می‌فهمد. با اتکا به آراء نورمن فیرکلاف (Norman Fairclough, 1995)، زبان کنشی اجتماعی است که از طریق آن معنا سازمان یافته و مشروعیت سیاسی تثبیت یا تضعیف می‌شود. همچنین، تئون ون دایک (Teun van Dijk, 2008) با تبیین پیوند میان متن، شناخت اجتماعی و ساختارهای قدرت، نشان می‌دهد که سلطه سیاسی پیش از اعمال اجبار عینی، از طریق کنترل الگوهای تفسیری بازتولید می‌شود.

- وظیفه تحلیلی: در این سطح، سازوکارهای زبانی تولید عقلانیت سیاسی در خطبه شناسایی می‌شوند. تمرکز بر راهبردهایی چون برجسته‌سازی، تقابل‌سازی و بازتعریف مفاهیم است تا مشخص شود چگونه روابط قدرت و اطاعت، پیش از تثبیت نهادی، در سطح گفتمان بازآرایی می‌شوند.
- واحد تحلیل: گزاره‌های کلیدی، تقابل‌های دلالتی (مانند حق/باطل، اطاعت/انحراف) و کنش‌های گفتاری که بر پایه تکرارپذیری گفتمانی و کارکرد ساختاری در تولید معنا انتخاب شده‌اند.
- سطح تحلیل: زبانی-گفتمانی

سطح دوم: هژمونی و قدرت نمادین

این سطح بر این پیش‌فرض استوار است که تداوم نظم سیاسی، عمدتاً از مسیر طبیعی‌سازی روابط قدرت تحقق می‌یابد. آنتونیو گرامسchi (Antonio Gramsci, 1971) هژمونی را یک رهبری فکری-اخلاقی می‌داند که در آن نظم مسلط به مثابه «عقل سلیم» پذیرفته می‌شود. پیر بوردیو (Pierre Bourdieu, 1991) نیز با مفهوم «قدرت نمادین»، بر قدرت نام‌گذاری و تحمیل نظام‌های ادراکی تأکید می‌کند که به دلیل ماهیت نادیدنی‌اش، عمیق‌ترین اثرگذاری را بر کنشگران دارد.

- وظیفه تحلیلی: بازخوانی ساختاری یافته‌های زبانی برای تبیین منطق اخلال در «بدهت سیاسی». این سطح نشان می‌دهد که خطبه چگونه با تضعیف نظامات نمادین مشروعیت‌بخش، طبیعی‌بودگی اطاعت را در سطح شناختی سلب مشروعیت می‌کند.
- واحد تحلیل: مفروضات ضمنی نظم سیاسی و سازوکارهای نمادینی که اطاعت را امری ضروری و غیرداوری‌پذیر جلوه می‌دهند.
- سطح تحلیل: شناختی-ساختاری

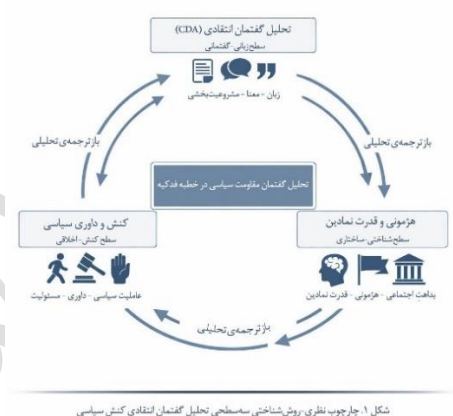
سطح سوم: کنش و داوری سیاسی

در این مرحله، سیاست عرصه‌ای فهمیده می‌شود که در آن کنش انسانی با داوری اخلاقی معنا می‌یابد. هانا آرنت (Hannah Arendt, 1970) کنش سیاسی را وابسته به امکان داوری و تشخیص فاصله میان «آنچه هست» و «آنچه باید باشد» می‌داند. همچنین جیمز اسکات (James Scott, 1990) نشان می‌دهد که مقاومت می‌تواند در قالب «متن پنهان» بروز یابد و حتی سکوت نیز حامل موضعی سیاسی باشد.

- وظیفه تحلیلی: تبیین پیامدهای شناختی و اخلاقی خطبه که پس از فروپاشی بداهت هژمونیک، امکان مسئولیت‌پذیری سیاسی را احیا می‌کنند.
- کارکرد عملیاتی: این سطح، مقاومت در خطبه فدکیه را نه یک واکنش هیجانی، بلکه پاسخی عقلانی و داوری‌محور صورت‌بندی می‌کند که با سیاسی‌کردن انفعال و سکوت، «سوژه سیاسی آگاه» را بازتولید می‌نماید.
- سطح تحلیل: کنش - اخلاقی
-

۱-۲. منطق تعامل سطوح و ملاحظات روش‌شناختی

رابطه میان سطوح سه‌گانه این چارچوب، از جنس «بازترجمه‌ی تحلیلی» و تعامل دیالکتیکی است و نه مبتنی بر انباشت خطی مؤلفه‌ها (شکل شماره ۱). بدین معنا که هر سطح، یافته‌های مرحله پیشین را به زبانی تحلیلی و متناسب با سطح بعدی بازترجمه می‌کند؛ دگرگونی در سطح زبانی به بازآرایی ساختاری معنا در سطح شناختی منجر شده و پیامد مستقیم آن در ساحت داوری و مشروعیت‌سیاسی تبیین می‌شود. ازاین‌رو، حرکت تحلیلی پژوهش از زبان به ساختار و سپس به کنش، نه یک پرش نظری، بلکه مسیری پیوسته و درون‌زاد است.



در این میان، نظریه‌های به‌کاررفته به‌هیچ‌وجه در مقام داوری درباره صدق، اعتبار الهیاتی یا منزلت قدسی خطبه فدکیه نیستند. هدف تحلیل، تبیین سازوکارهای گفتمانی «اثرگذاری اجتماعی و سیاسی» متن است، نه ارزیابی محتوای ایمانی یا فقهی آن. بدین ترتیب، با مرزبندی دقیق میان تحلیل گفتمان و نقد دینی، شأن متعالی متن محفوظ مانده و از ورطه تقلیل‌گرایی سکولار (Secular Reductionism) پرهیز شده است. اگرچه تحلیل گفتمان به‌تنهایی قادر به پوشش تمام ابعاد تاریخی، فقهی یا کلامی متن نیست، اما تمرکز این پژوهش بر فرآیند تولید «عقلانیت سیاسی» و سازوکارهای مشروعیت‌زدایی است؛ لذا استفاده تلفیقی از نظریه‌ها، راهبردی آگاهانه برای جبران محدودیت‌ها و دستیابی به تحلیلی چندلایه و غیرتقلیل‌گرایانه است.

۳. دشواری مقاومت عقلانی در نظم‌های بدیهی شده قدرت

بخش قابل توجهی از ادبیات مقاومت سیاسی، دشواری کنش اعتراضی را عمدتاً با هزینه‌های سرکوب، فشار نهادی و محدودیت‌های ساختاری توضیح می‌دهد؛ حال آن‌که کمتر به سطحی توجه شده است که در آن، مقاومت پیش از سرکوب عملی، در سطح عقلانیت سیاسی ناممکن می‌گردد. در این سطح، نظم مسلط نه به مثابه آرایشی تاریخی و مناقشه‌پذیر، بلکه به صورت چارچوبی طبیعی و بدیهی بازنمایی می‌شود و بدین‌سان، افق داوری و امکان اعتراض از پیش محدود می‌گردد (Bourdieu, 1991, pp. 166–170). هژمونی دقیقاً در همین سطح بدهت‌ها عمل می‌کند و با تثبیت آنچه «معقول» و «ممکن» تلقی می‌شود، مرزهای اعتراض را پیش از هر کنشی ترسیم می‌نماید (Gramsci, 1971, pp. 323–326).

در این چارچوب، خطبه فدکیه به مثابه متنی مداخله‌گر خوانده می‌شود که با برهم‌زدن پیوند بدیهی شده میان نظم موجود و عقلانیت، نوعی گسست ادراکی پدید می‌آورد؛ گسستی که از خلال آن، نظم مسلط دوباره به موضوع داوری عقلانی بدل می‌شود و شرط امکان ظهور مقاومت به مثابه کنشی عقلانی و منازعه‌مند فراهم می‌گردد (Rancière, 1999, pp. 29–31).

۳-۱. طبیعی‌سازی نظم و پیش‌شرط‌های نادیدنی مهار مقاومت

پژوهش‌های نظری نشان می‌دهند که پایدارترین مانع مقاومت، نه در سطح منع آشکار، بلکه در سطح بدهت‌یافتگی نظم مسلط عمل می‌کند. هژمونی دقیقاً در نقطه‌ای تثبیت می‌شود که یک نظم گفتمانی به عنوان «عقل سلیم سیاسی» جا می‌افتد و از میدان منازعه خارج می‌شود (Laclau & Mouffe, 2001, p. 112). در چنین وضعیتی، سلطه زمانی بیشترین کارآمدی را دارد که حتی امکان صورت‌بندی نارضایتی را نیز از پیش محدود کند و کنشگران را به پذیرش وضع موجود به مثابه افق بدیهی واقعیت سوق دهد؛ امری که باعث می‌شود مقاومت نه سرکوب‌شده، بلکه اساساً غیرقابل تصور گردد (Scott, 1990, pp. 4–5). این انسداد، بیش از آنکه محصول ترس یا اجبار باشد، ریشه در مدل‌های شناختی مشترکی دارد که از خلال آن‌ها نظم سیاسی به عنوان امری طبیعی و عقلانی بازنمایی می‌شود (van Dijk, 2008, pp. 64–66). از این منظر، قدرت با حذف منازعه از سطح گفت‌وگوی عمومی و فروکاستن سیاست به مدیریت بدهت‌ها عمل می‌کند؛ وضعیتی که در آن، داوری عقلانی جای خود را به تبعیت از آنچه «همیشه چنین بوده است» می‌دهد. چنین نظامی نه با اقتناع، بلکه با فرسایش قوه داوری و جایگزینی آن با عادت و بدهت تثبیت می‌شود (Arendt, 1961, pp. 431–432).

در این وضعیت، نظم موجود نه به مثابه یک آرایش تاریخی قابل مناقشه، بلکه به عنوان چارچوب طبیعی و بدیهی عمل می‌کند. پیامد این فرایند آن است که مقاومت، پیش از ورود به سطح کنش، در سطح تصور و عقلانیت دچار محدودیت می‌شود.

در این چارچوب، خطبه فدکیه صرفاً ناظر به نقد کنش‌ها یا تصمیم‌های سیاسی نیست، بلکه لایه‌های پیشینی تثبیت‌کننده‌ی نظم مسلط را هدف می‌گیرد؛ لایه‌هایی که در آن‌ها نظم موجود به مثابه امری بدیهی و خارج از داوری عقلانی بازنمایی می‌شود. کانون این نقد، نه سرکوب آشکار، بلکه سازوکارهایی است که افق تعقل، معیار اطاعت و امکان پرسش را پیشاپیش محدود می‌کنند. جدول حاضر، با تطبیق سطوح نظری پیش گفته، نشان می‌دهد چگونه خطبه فدکیه در هم‌سویی با منطق قرآنی، این سازوکارهای نادیدنی مهار مقاومت را در سطوح شناختی، هنجاری و سیاسی آشکار و مسئله‌مند می‌سازد.

سطح مفهومی ظلم	شاهد خطبه فدکیه	صورت تقابل در خطبه فدکیه	پشتوانه قرآنی
کنارگذاری نظام‌مند حق از فرآیند داوری عقلانی	«وَقَدْ خَلَقْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ» «أَفَعَلِيَ عَمْدُ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَنَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ»	خطبه، ظلم را نه در سطح تخلف موردی، بلکه در سطح حذف آگاهانه‌ی «معیار داوری» افشا می‌کند. تعبیر «وراء ظهورکم» دلالت بر خروج کامل کتاب و حق از افق تصمیم‌گیری دارد و پرسش «أفعلی» عمد نشان می‌دهد که این کنارگذاری، کنشی ارادی و عقلانی شده است، نه حاصل جهل یا غفلت.	«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ...» (مائده: ۵۰) علامه طباطبایی «حکم جاهلی» را نظامی می‌داند که معیار عقل و غایت الهی در آن حذف و به عادت اجتماعی تبدیل شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۵، صص ۲۶۸-۲۶۹).
اطاعت به مثابه عادت (هنجاری)	«وَوَخَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ»	خطبه نشان می‌دهد که اطاعت، نه بر مبنای تشخیص حق، بلکه به عنوان امری از پیش موجود، کم‌هزینه و آرامش‌بخش تثبیت شده است. در این صورت‌بندی، «راحتی» جایگزین مسئولیت عقلانی می‌شود و نظم مسلط از طریق عادت هنجاری بازتولید می‌گردد.	«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» (بقره: ۱۷۰) طباطبایی این آیه را ناظر به اطاعت غیرعقلانی و بازتولید نظم فاقد حجیت می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۹۵).
طبیعی‌سازی نظم مسلط (گفتمانی)	«أَفَعَلِيَ عَمْدُ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ»	این پرسش، بدهات نظم مسلط را می‌شکند و آن را دوباره به موضوع داوری عقلانی بدل می‌کند. خطبه نشان می‌دهد که طبیعی‌سازی قدرت، از طریق حذف امکان سؤال رخ می‌دهد و مقاومت، پیش از هر کنش سیاسی، با بازگشایی افق پرسش آغاز می‌شود.	«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (ابراهیم: ۱) در المیزان، «نور» به معنای بازگشت معیار عقل و هدایت در برابر نظم تاریک‌شده تفسیر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۳).
جدول شماره ۱: تقابل خطبه فدکیه با سطوح نادیدنی طبیعی‌سازی نظم مسلط			

۲-۳. بدهات هژمونیک و انسداد افق عقلانی کنش سیاسی

قدرت زمانی بیشترین کارآمدی را دارد که از طریق «طبیعی‌سازی روابط سلطه» عمل کند؛ به گونه‌ای که این روابط نه تحمیلی، بلکه منطقی و اجتناب‌ناپذیر جلوه کنند (Thompson, 1990, pp. 65–66). در چنین شرایطی، امکان تخیل سیاسی بدیل به تدریج تحلیل می‌رود و نظم مسلط نه به مثابه یکی از امکان‌ها، بلکه به عنوان تنها واقعیت قابل تصور تثبیت می‌شود؛ وضعیتی که فیشر آن را «واقع‌گرایی ایدئولوژیک» می‌نامد، جایی که حتی تصور بدیل، پیشاپیش

غیرواقع‌بینانه تلقی می‌شود (Fisher, 2009, pp. 8–9). این انسداد، به معنای فقدان نارضایتی یا آگاهی نیست، بلکه به معنای فقدان افق معقول برای کنش بدیل است؛ افقی که در آن، سیاست از عرصه داوری هنجاری و عقلانی تهی شده و به مدیریت آنچه «ناگزیر» خوانده می‌شود فروکاسته است. به تعبیر براون، چنین عقلانیتی با تخلیه سیاست از ارزش‌داوری، مقاومت را نه نامشروع، بلکه اساساً نامعقول بازنمایی می‌کند (Brown, 2015, pp. 17–18). در نتیجه، مقاومت در این سطح نه سرکوب می‌شود و نه رد، بلکه به‌عنوان امری «ناممکن»، «غیرواقع‌بینانه» یا «بی‌ثمر» صورت‌بندی می‌گردد. این وضعیت دقیقاً همان نقطه‌ای است که در آن، بحران مشروعیت به بحران معنا بدل می‌شود و نظم مسلط با حذف امکان قضاوت انتقادی، خود را از هرگونه داوری سیاسی مصون می‌سازد (Rosanvallon, 2011, pp. 2–3).

جدول زیر صورت‌بندی تطبیقی سازوکارهای انسداد افق عقلانی کنش سیاسی ارائه شده و هم‌نشینی مفهومی میان صورت‌های گفتمانی انسداد، گزاره‌های خطبه فدکیه، و پشتوانه‌های قرآنی مرتبط را نشان می‌دهد. بدین‌ترتیب، جدول صرفاً نقش ابزار شفاف‌ساز ساختاری را ایفا می‌کند و نشان می‌دهد چگونه آنچه در متن به‌عنوان «بدهات هژمونیک» توصیف شد، در سطح گزاره‌های خطبه فدکیه و قرآنی قابل ردیابی و تطبیق است. خطبه در تقابل با این مهم نه صرفاً نقدی اخلاقی، بلکه مداخله‌ای گفتمانی برای فروپاشی بدهات‌های هژمونیک و بازفعال‌سازی عقلانیت سیاسی است.

صورت انسداد ظلم	شاهد خطبه	صورت تقابل در خطبه فدکیه	پشتوانه قرآنی
بدیهی‌سازی انتقال قدرت بدون اقامه استدلال	«أَحْكُمَ الْجَاهِلِيَّةَ تَبْعُونَ، وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ، أَفَلَا تَعْلَمُونَ؟»	خطبه با صورت‌بندی پرسش‌محور، «بدهات هژمونیک قدرت» را می‌شکند و آن را از سطح امر طبیعی و مفروض، به سطح حکم قابل پرسش و محتاج استدلال فرو می‌کشد. ارجاع به «حکم جاهلی» نشان می‌دهد که فقدان اقامه دلیل، نه بی‌طرفی سیاسی بلکه بازگشت به منطق پیش‌عقلانی سلطه است. کنش گفتاری خطبه، افق عقلانی داوری سیاسی را بازگشایی می‌کند.	«أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» (نساء: ۵۳) این آیه ناظر به نفی بدهات مالکیت سیاسی و ضرورت اقامه دلیل برای قدرت است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۸۱).
طبیعی‌سازی تبعیت از طریق عادت و غفلت جمعی	«فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ...»	خطبه نشان می‌دهد که عقلانیت مسلط، نه حاصل داوری مستقل، بلکه محصول عادت، دعوت هژمونیک و غفلت جمعی است؛ بدین‌سان، مرزهای عقلانیت نهادی شده گسسته می‌شود.	«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» (زخرف: ۲۲)؛ تقلید به‌جای قضاوت عقلانی (طبرسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۸، ص ۸۸).
بازنمایی اعتراض به‌مثابه خروج از عقلانیت	«فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ، وَ كَيْفَ بِكُمْ، وَ أَنَّى تُؤَفِّكُونَ، وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ...»	در این موضع، خطبه «گفتمان فتنه» را که کارکردش تعلیق عقلانیت و مسدودسازی گفت‌وگوی استدلالی است، افشا می‌کند. با برجسته‌سازی حضور عینی و روشنگر قرآن، هرگونه تعلیق داوری عقلانی به بهانه شرایط بحرانی بی‌اعتبار می‌شود. خطبه نشان می‌دهد که فتنه، نه وضعیت اضطراری، بلکه ابزار گفتمانی حذف عقل سیاسی است.	«وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره: ۱۹۱) طباطبایی نشان می‌دهد که فتنه برای تعطیلی تشخیص عقلانی به کار می‌رود (۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۸۹).

طبیعی سازی سکون سیاسی و خنثی سازی امکان انتخاب	«لَا، وَ قَدْ أَرَى أَنْ قَدْ أَخْلَدْتُمْ إِلَى الْخَفْضِ، وَ أَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ»	خطبه، «آرامش» را نه فضیلت، بلکه مکانیسم گفتمانی انصراف از انتخاب سیاسی معرفی می کند. اخلاص الی الخفض، دلالت بر ترجیح امنیت روانی بر مسئولیت عقلانی دارد. بدین سان، خطبه نشان می دهد که هژمونی، با تولید رضایت و سکون، افق امکان کنش آگاهانه را می بندد و انتخاب سیاسی را به انفعال بدل می کند.	«وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا» (یونس: ۷) در المیزان، اطمینان کاذب نشانه انسداد افق مسئولیت سیاسی است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۸۳).
جدول شماره ۲: تقابل خطبه فدکیه با انسداد افق عقلانی کنش سیاسی از طریق بداهت هژمونیک			

۳-۳. عقلانیت نهادی شده و حذف پیشینی امکان اعتراض

لوکز در تحلیل سه بعدی قدرت، نشان می دهد که عمیق ترین سطح قدرت، آن سطحی است که ترجیحات، ادراکات و معیارهای عقلانیت کنشگران را شکل می دهد (Lukes, 2005, p. 28). در این سطح، افراد نه تنها از کنش اعتراضی بازداشته می شوند، بلکه اساساً آن را خارج از افق عقلانی خود تصور می کنند. از این منظر، دشواری مقاومت را باید در عقلانیت نهادی شده ای جست و جو کرد که پیشاپیش مرزهای امر معقول را تعیین می کند. مقاومت زمانی دشوار می شود که نظم مسلط، معیارهای عقلانیت را به گونه ای تثبیت کرده باشد که اعتراض، خود به خود به عنوان امری غیرعقلانی بازنمایی شود.

بر مبنای این فهم از قدرت، خطبه فدکیه را می توان نه صرفاً به عنوان یک اعتراض صریح، بلکه به مثابه تلاشی گفتمانی برای برهم زدن معیارهای مسلط عقلانیت خواند؛ معیارهایی که پیشاپیش امکان اعتراض را ناموجه می سازند. جدول زیر نشان می دهد که چگونه خطبه، از طریق نشانه گذاری، بازتعریف عقل و طبیعی سازی زدایی از نظم موجود، مرزهای عقلانیت رسمی را جابه جا می کند و بدین وسیله، امکان اعتراض عقلانی را دوباره قابل تصور می سازد.

سازوکار گفتمانی ظلم	شاهد خطبه فدکیه	صورت تقابل در خطبه فدکیه	پشتوانه قرآنی
بی اعتبار سازی پیشینی استدلال های عقلانی (با ارجاع به ترس و فتنه)	«وَزَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلَّا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا»	افشای «گفتمان فتنه» به عنوان سازوکار عقلانی نما برای بی اعتبار سازی اعتراض؛ خطبه، نسبت فتنه را از اعتراض سلب و آن را به خود نظم مسلط بازمی گرداند و بدین وسیله اعتراض را کنشی عقلانی و مسئولانه بازتعریف می کند.	«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ...» (حشر: ۱۹)؛ فراموشی حق به اختلال در داوری عقلانی می انجامد (طبرسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۹، ص ۲۰۲).
تثبیت مرزهای عقلانیت از طریق عادت و تبعیت جمعی	«فَالْفَاكُمُ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَلِلْغَرَةِ فِيهِ مَلَا حَظِينَ»	گسستن طبیعی سازی عقلانیت مسلط؛ خطبه نشان می دهد که «عقلانی جلوه کردن نظم موجود» حاصل عادت، دعوت هژمونیک و غفلت جمعی است، نه داوری مستقل عقلانی.	«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ» (زخرف: ۲۲)؛ تقلید از گذشته، جایگزین قضاوت عقلانی می شود. (طبرسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۸، ص ۸۸).

بازنمایی نظم مسلط به مثابه تنها نظم قابل تصور	«وَأَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَةٍ مِنَ الْعَيْشِ... تَتَرَيُّونَ بَنَاءَ الدَّوَائِرِ، وَتَتَكَصُّونَ عِنْدَ النِّزَالِ، وَتَقْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ»	شکستن افق بسته‌ی امکان‌ها؛ خطبه نشان می‌دهد تداوم نظم مسلط نه حاصل ضرورت عقلانی، بلکه پیامد رفاه‌طلبی، تعویق کنش و گریز از مسئولیت است؛ بدین سان «وضع موجود» از مقام تنها نظم ممکن ساقط می‌شود.	«كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ...» (زخرف: ۲۳)؛ عادت و تکرار، جایگزین داوری عقلانی می‌شود (طبرسی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۸، ص ۸۸).
جدول شماره ۳: تقابل خطبه فدکیه با عقلانیت نهادی‌شده و حذف پیشینی امکان اعتراض			

۴-۳. مقاومت پیش از کنش: نزاع بر سر بداهت‌ها و افق عقلانیت سیاسی

آنچه این بازخوانی از خطبه فدکیه نشان می‌دهد آن است که مقاومت عقلانی، پیش از آن‌که در قالب کنش اعتراضی آشکار یا تقابل نهادی ظاهر شود، در سطحی عمیق‌تر به مثابه نزاعی بر سر بداهت‌های سیاسی و معیارهای عقلانیت مسلط عمل می‌کند. در این سطح، مسئله اصلی نه «اطاعت یا نافرمانی» به معنای رفتاری، بلکه چگونگی تعریف آن چیزی است که معقول، طبیعی و غیرقابل مناقشه تلقی می‌شود؛ تعریفی که از خلال آن، نظم سیاسی موجود به مثابه تنها چارچوب عقلانی ممکن تثبیت می‌گردد (Berger & Luckmann, 1966, pp. 59–61).

بدین سان، قدرت زمانی بیشترین کارآمدی را دارد که بتواند تصمیمات تاریخی و مناقشه‌پذیر را در قالب «عقل سلیم سیاسی» تثبیت کند و آن‌ها را از حوزه داوری عقلانی خارج سازد؛ وضعیتی که در آن، مرزهای اندیشیدن سیاسی پیشاپیش تعیین شده و بدیل‌ها اساساً نامرئی می‌شوند (Thompson, 1990, pp. 65–66). در چنین شرایطی، سلطه نه از طریق اجبار مستقیم، بلکه با سازمان‌دهی افق‌های مشترک فهم و کنترل آنچه بدیهی انگاشته می‌شود، بازتولید می‌گردد (Gramsci, 1971, pp. 323–326). از این منظر، آنچه به عنوان «اطاعت» یا «وفاداری عقلانی» بازنمایی می‌شود، در واقع نتیجه تثبیت یک رژیم معنایی خاص است که امکان پرسش از مبانی هنجاری نظم موجود را به طور ساختاری تعلیق می‌کند (Foucault, 1980, pp. 131–133؛ Lukes, 2005, p. 28).

در این چارچوب، خطبه فدکیه را باید مداخله‌ای گفتمانی در سطح «پیش‌شرط‌های امکان کنش سیاسی» دانست؛ مداخله‌ای که نه مستقیماً نظم موجود را سرنگون می‌کند و نه صرفاً به افشای بی‌عدالتی بسنده می‌نماید، بلکه آن سطح نادیدنی را هدف می‌گیرد که در آن اطاعت، انتقال قدرت و عقلانیت سیاسی به صورت بدیهی و غیرانتخابی بازنمایی شده‌اند. مقاومت، در این خوانش، به معنای بازگرداندن نظم مسلط به میدان داوری عقلانی و منازعه مشروع بر سر معنا و حق است.

پیامد نظری این صورت‌بندی آن است که تمرکز صرف بر کنش اعتراضی یا هزینه‌های سرکوب، منطق مقاومت دینی-سیاسی را به طور ناقص توضیح می‌دهد. خطبه فدکیه نشان می‌دهد مقاومت زمانی ممکن می‌شود که بداهت عقلانیت مسلط فروپاشد و نظم موجود دوباره به مثابه امری تاریخی و قابل پرسش فهم شود. تبیین این سازوکار در بخش مرتبط با تحلیل گفتمانی خطبه فدکیه دنبال خواهد شد.

۴. راهبردهای گفتمانی مقاومت خطبه فدکیه

در بافت تاریخی پساسقیفه، مسئله‌ی اصلی صرفاً جابه‌جایی قدرت سیاسی نیست، بلکه بازتعریف معیارهای مشروعیت است. خطبه فدکیه در وضعیتی ایراد می‌شود که قدرت مستقر، در سطح گفتمانی، خود را استمرار طبیعی و بدیهی نظم دینی-اجتماعی بازنمایی کرده و از این طریق، امکان داوری انتقادی را مسدود ساخته است. در چنین زمینه‌ای، سلب مشروعیت نه از مسیر نفی بیرونی قدرت، بلکه از طریق افشای درون‌گفتمانی گسست میان «حق» و «قدرت» صورت می‌گیرد. خطبه فدکیه در این فرایند، به افشا و توصیف وضعیت بسنده نمی‌کند، بلکه هم‌زمان منطق شناختی داوری درباره قدرت را دگرگون می‌سازد. این دگرگونی را می‌توان ذیل مفهوم «وارون‌سازی مرجعیت قدرت از طریق دانش صادق» توضیح داد؛ بدین معنا که مرجع مشروعیت از اقتدار نهادی و نظم مستقر، به میزان انطباق قدرت با حقیقت الهی منتقل می‌شود. از این منظر، مشروعیت نه وضعیتی ایستا و تثبیت‌شده، بلکه فرایندی پویا و وابسته به تداوم یا فرسایش اعتبار معنایی قدرت است. (یاراحمدی، ۱۴۰۴: ۲۱).

در نتیجه، مقاومت در گفتمان خطبه فدکیه نه واکنشی احساسی یا کنشی استثنایی، بلکه پیامد منطقی تشخیص بی‌اعتباری نظم مسلط است؛ مقاومتی که از دل بازتعریف نسبت «حق» و «قدرت» برمی‌خیزد و به مثابه کنشی عقلانی، اخلاقی و قابل تداوم صورت‌بندی می‌شود.

۴-۱. افشای گسست «حق / قدرت»

«وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ، وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ... وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرْغَبُهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟»

«کتاب خدا (قرآن) در میان شماست؛ امورش هویدا، و احکامش درخشان است... اما شما آن را پشت سر انداختید! آیا از روی میل و رغبت از آن روی‌گردان شده‌اید؟ یا به غیر آن (قرآن) داوری و حکم می‌کنید؟»

در این گزاره، خطبه فدکیه وضعیت قدرت را نه از طریق گزارش بیرونی، بلکه با افشای درون‌گفتمانی معیار حکم به چالش می‌کشد. تصریح به حضور عینی «کتاب‌الله» در میان مخاطبان («بین اظهرکم») و توصیف روشنی اوامر و احکام، هر امکان توجیه مبتنی بر ابهام یا فقدان معیار را از میان برمی‌دارد. عبارت «قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ» کنش قدرت را در مقام ترک آگاهانه‌ی معیار حق صورت‌بندی می‌کند. پرسش‌های متوالی «أَرْغَبُهُ عَنْهُ تُرِيدُونَ؟ أَمْ بَغَيْرِهِ تَحْكُمُونَ؟» این ترک را به سطح اراده‌ی حکمرانی بدیل ارتقا می‌دهد؛ یعنی انتخاب آگاهانه‌ی معیاری غیر از حق حاضر و روشن.

بدین‌سان، پیوند گفتمانی «قدرت به مثابه نمایندگی حق» فرو می‌ریزد: قدرت نه در جایگاه مجری حق، بلکه در موضع کنشگری قرار می‌گیرد که با وجود حضور معیار حق، آن را کنار نهاده و بر اساس معیاری دیگر حکم می‌کند. در نتیجه، مسئله از سطح اختلاف بر سر مصداق یا تصمیم فراتر رفته و به سطح انکار معیار مشروعیت منتقل می‌شود.

این شیوه‌ی اسناد نیت و آگاهی به کنشگر مسلط، مطابق با آن چیزی است که ون‌دایک از آن به‌عنوان نسبت‌دادن «نامشروعیت عمدی» یاد می‌کند؛ راهبردی که از طریق آن، گفتمان، قدرت را از سرمایه‌ی اخلاقی و شناختی تهی می‌سازد و مخاطب را از پذیرش نظم موجود باز می‌دارد (van Dijk, 2008, p. 45).

۱-۱-۴. بازتعریف اطاعت به مثابه انحراف

«زَعَمْتُمْ أَنْ لَا حَظَّ لَنَا وَلَا إِرْثَ مِنْ أَبِي»

«چنین پنداشتید (گمان کردید) که برای ما هیچ بهره و ارثی از پدرم نیست؟!»

در این بخش، خطبه فدکیه از راهبرد «بازنام‌گذاری گفتمانی» بهره می‌برد. فعل «زعمتم» در عربی کلاسیک حامل بار معنایی ادعای بی‌پایه و فاقد اعتبار است و به‌هیچ‌وجه معادل خنثای «گفتن» یا «اظهار کردن» نیست. بدین‌سان، پذیرش ادعای قدرت مسلط دیگر در حوزه‌ی اطاعت مشروع یا نظم سیاسی قرار نمی‌گیرد، بلکه به‌مثابه همراهی با یک ادعای باطل بازتعریف می‌شود.

در نتیجه، اطاعت از قدرت نه کنشی عقلانی و نه انتخابی اخلاقی، بلکه شکلی از انحراف شناختی معرفی می‌گردد. این بازتعریف، امکان بی‌طرفی را از مخاطب سلب کرده و مقاومت را به‌عنوان تنها موضع عقلانی باقی‌مانده تثبیت می‌کند. به تعبیر فیرکلوف، این‌گونه جابه‌جایی‌های معنایی، از مهم‌ترین ابزارهای گفتمان انتقادی برای دگرگون‌سازی روابط قدرت هستند، زیرا «معنا، محل اصلی منازعه‌ی قدرت است» (Fairclough, 1995, p. 109).

۲-۱-۴. سلب مشروعیت از طریق پیوند قدرت با گسست اخلاقی و عقلانی

«سُرْعَانَ مَا أَحْدَثْتُمْ وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ»

چه زود اوضاع را دگرگون ساختید و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید.

در این گزاره، خطبه فدکیه راهبرد سلب مشروعیت را از سطح حقوقی فراتر برده و آن را به سطح اخلاقی-عقلانی منتقل می‌کند. تأکید بر «سرعان» و «عجلاً» قدرت را به‌مثابه کنشگری شتاب‌زده و فاقد تأمل عقلانی بازنمایی می‌کند، در حالی که «إِهَالَةٌ» به‌معنای پوشاندن حقیقت، بعدی آگاهانه و فریب‌کارانه به این شتاب می‌افزاید. بدین ترتیب، قدرت نه تنها غاصب حق، بلکه ناقض معیارهای عقلانیت سیاسی معرفی می‌شود.

این شیوه‌ی بازنمایی، مطابق با تحلیل اسکینر از کنش‌های گفتاری سیاسی است؛ جایی که متن، صرفاً داوری اخلاقی نمی‌کند، بلکه با نسبت‌دادن فقدان عقلانیت به کنشگر مسلط، امکان پذیرش اقتدار او را از بنیان تضعیف می‌کند (Skinner, Vol. 1, 2002, p. 103).

یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که خطبه فدکیه از طریق مجموعه‌ای از راهبردهای گفتمانی هم‌پوشان، مشروعیت قدرت مسلط را به صورت نظام‌مند فرو می‌ریزد. افشای گسست میان حق و قدرت، بازتعریف اطاعت به مثابه انحراف، و پیوند دادن کنش سیاسی قدرت با فقدان عقلانیت و اخلاق، مقاومت را از سطح واکنش احساسی فراتر برده و آن را به کنشی عقلانی، حق‌محور و الزام‌آور بدل می‌سازد. در این چارچوب، مقاومت نه انتخابی اختیاری، بلکه پیامد منطقی فروپاشی معنایی قدرت است.

۴-۲. راهبردهای عقلانی‌سازی مقاومت

۴-۲-۱. پیوند مقاومت با آگاهی

«فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً لَكُمْ مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَزْيِهَا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَالزَّكَاةَ تَزْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَنَمَاءً فِي الرِّزْقِ»

«پس خداوند ایمان را برای پاک کردن شما از آلودگی شرک قرار داد، و نماز را برای دور داشتن شما از کبر و خودپسندی، و زکات را برای پاکیزگی روح و افزونی در روزی.»

در این فراز، خطبه فدکیه مقاومت را در چارچوبی معرفتی-عقلانی بازسازی می‌کند. ایمان و مناسک دینی نه به مثابه کنش‌هایی فردی و غیرسیاسی، بلکه به عنوان سازوکارهای تولید آگاهی و پالایش شناختی معرفی می‌شوند. بدین ترتیب، مقاومت سیاسی نتیجه‌ی مستقیم «آگاهی هنجاری» است و نه واکنشی احساسی یا صرفاً اعتراضی. این پیوند گفتمانی، مقاومت را از سطح ترجیح شخصی خارج کرده و آن را به پیامد ضروری فهم صحیح نظم الهی و اجتماعی بدل می‌سازد.

چنین عقلانی‌سازی‌ای را می‌توان در چارچوب فرایند نهادینه‌سازی عقلانیت در گفتمان مقاومت تحلیل کرد؛ فرایندی که در آن، کنش انتقادی تنها زمانی واجد مشروعیت گفتمانی تلقی می‌شود که بر پایه‌ی دانش، آگاهی و استدلال سامان یابد (Fairclough, 1995, p. 92). در این سطح، آگاهی نه به عنوان وضعیت ذهنی منفعل، بلکه به مثابه شرط امکان کنش انتقادی صورت‌بندی می‌شود. همچنین، در تحلیل شناخت‌محور کنش سیاسی، پیوند میان ساختارهای دانشی و کنش اجتماعی به گونه‌ای ترسیم می‌شود که آگاهی نقش محرک مستقیم کنش سیاسی را ایفا می‌کند و در بازتولید یا مقاومت در برابر ساختارهای قدرت تعیین‌کننده است (van Dijk, 1998, p. 68).

۲-۲-۴. حذف امکان بی‌طرفی اخلاقی

«سَرْعَانَ مَا أَحَدْتُمْ، وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ، وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا تُحَاوِلُونَ»

«چه زود اوضاع را دگرگون ساختید و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید. در حالی که شما توانایی [انجام] آنچه را در پی آن هستید (احقاق حق)، داشتید.»

در این بخش، خطبه فدکیه با انتساب صریح «احداث» و «تعجیل در کنش» به مخاطبان، امکان پنهان‌شدن پشت سکوت یا تعلیق اخلاقی را از میان برمی‌دارد. مخاطب نه در مقام تماشاگر تحولات، بلکه به‌عنوان فاعل شتاب‌زده‌ی تغییر آگاهانه بازنمایی می‌شود. بدین ترتیب، بی‌عملی یا ادعای احتیاط، به‌مثابه کنش مسئولانه بازشناخته نمی‌شود، بلکه خود صورت‌بندی‌ای از مشارکت در وضعیت مسلط تلقی می‌گردد.

این راهبرد، وضعیت اخلاقی خنثی را ناممکن می‌سازد و مخاطب را در برابر یک دوگانه‌ی گریزناپذیر قرار می‌دهد: یا پذیرش مسئولیت کنش و پیامد آن، یا استمرار در بازتولید نظم موجود. وندایک این فرایند را «اخلاقی‌سازی شناخت» می‌نامد؛ جایی که آگاهی بلافاصله به مسئولیت اخلاقی پیوند می‌خورد (van Dijk, 2008, p. 64). در این سطح، گفتمان نه صرفاً بازنمای واقعیت، بلکه تعیین‌کننده‌ی حدود کنش مشروع و مسئولیت سیاسی است (Skinner, Vol. 1, 2002, p. 101).

یافته‌های این بخش نشان می‌دهد که خطبه فدکیه با بهره‌گیری از راهبردهای عقلانی‌سازی مقاومت، آن را در مرکز نظم معرفتی و اخلاقی قرار می‌دهد. پیوند ساختاری مقاومت با آگاهی و حذف امکان بی‌طرفی اخلاقی، فضایی گفتمانی ایجاد می‌کند که در آن، عدم مقاومت نیز نیازمند توجیه عقلانی است. در نتیجه، مقاومت نه کنشی انتخابی، بلکه پیامد منطقی و الزام‌آور آگاهی اخلاقی و شناختی بازنمایی می‌شود.

۳-۴. راهبردهای الزام‌کنش سیاسی

۳-۴-۱. تبدیل مطالبه به مسئولیت

«أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرْآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟ فَدُونَكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُولَةٌ تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ.»

«آیا شما به‌عام و خاص قرآن (ظرافت‌ها و احکام کلی و جزئی آن)، از پدرم و پسرعمویم (علی) داناتر هستید؟! پس این [مرکب خلافت و فدک] را بگیر، در حالی که مهارشده و زین‌برپشت است؛ [اما بدان] که در روز رستاخیز با تو روبرو خواهد شد!»

در این فرازاها، مطالبه‌ی حق به صورت آگاهانه از سطح «ادعا» به سطح «مسئولیت» ارتقا می‌یابد. کنش گفتاری «فدونکها» واجد ساختار واگذاری است، اما نه واگذاری حقوقی؛ بلکه واگذاری اخلاقی-سیاسی که با ارجاع به داوری نهایی معنا می‌یابد. بدین‌سان، مطالبه به امری تبدیل می‌شود که ترک آن نیز کنش تلقی می‌گردد.

این سازوکار، با آنچه فیرکلاف «تبدیل مطالبه به الزام هنجاری» می‌نامد هم‌راستا است؛ جایی که گفتمان، کنش را از سطح انتخاب فردی به سطح تعهد ساختاری منتقل می‌کند (Fairclough, 2001, p. 39).

هم‌زمان، از منظر نظریه‌ی کنش گفتاری، این فراز واجد نیروی ایلوکوشنری^۱ الزام‌آور است؛ بدین معنا که گفتار، صرف‌نظر از تحقق کنش بیرونی، مخاطب را در موقعیت مسئولیت اخلاقی-سیاسی قرار می‌دهد و ساختار تعهد را بازتعریف می‌کند (Austin, 1962, p. 121; Searle, 1969, p. 66).

پیامد این راهبرد، حذف امکان تعلیق کنش سیاسی است. مطالبه‌ی حق، دیگر امری قابل تعویق یا بی‌اعتنایی نیست، بلکه به مسئولیتی تبدیل می‌شود که ترک آن، به مثابه کنش سیاسی منفی و اخلاقاً معنادار بازنمایی می‌گردد. در نتیجه، گفتمان خطبه، «عدم کنش» را نیز سیاسی می‌کند.

۲-۳-۴. باز تولید «فاعل دینی-سیاسی آگاه»

«بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»

«بلکه نفس‌های شما، امری [زشت] را در نظرتان آراسته است (و شما را فریفته است).»

در این گزاره، خطبه فدکیه منشأ کنش سیاسی را به‌طور صریح به سطح درونی تصمیم منتقل می‌کند. «تسویل نفس» صرفاً اغوا یا خطای ادراکی نیست، بلکه فرآیندی است که پس از امکان تشخیص حق رخ می‌دهد؛ یعنی جایی که فاعل، میان بدیل‌های شناخته‌شده، دست به ترجیح می‌زند. بدین‌سان، پیش‌فرض گفتمان این است که مخاطبان از توان شناخت، مقایسه و داوری برخوردار بوده‌اند و انحراف، نه محصول جهل، بلکه نتیجه‌ی انتخابی آگاهانه است.

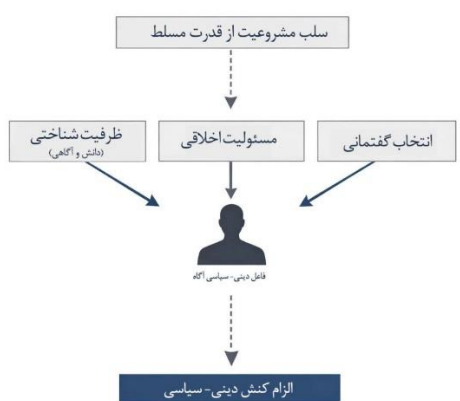
از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، این جابه‌جایی کانون علیت از ساختار بیرونی به ذهن کنشگر، نقش «فاعل دینی-سیاسی آگاه» را باز تولید می‌کند؛ زیرا کنش اجتماعی تنها زمانی به «نفس» نسبت داده می‌شود که فاعل، دارای مدل ذهنی، ارزیابی هنجاری و امکان انتخاب تلقی شود (van Dijk, 1998, p. 77). در این چارچوب، گفتمان با نفی هرگونه جبر یا فریب توده‌ای، مسئولیت سیاسی را مستقیماً متوجه کنشگران می‌سازد.

در سطح تاریخ اندیشه سیاسی نیز، این صورت‌بندی یک کنش گفتاری هنجارساز است: گفتمان نه فقط رفتار گذشته را تفسیر می‌کند، بلکه با تعریف منشأ کنش به مثابه «تصمیم درونی»، معیار داوری اخلاقی و سیاسی را تثبیت می‌نماید.

^۱ illocutionary force

به تعبیر اسکینر، زبان سیاسی در اینجا ابزار تولید فاعلیت مسئول است، نه صرف بازتاب آن (Skinner, Vol. 1, 2002, p. 112).

پیامد این راهبرد، تولید سوژه‌ای سیاسی است که نمی‌تواند به ناآگاهی یا اجبار متوسل شود. مخاطب در جایگاهی قرار می‌گیرد که هم قدرت تشخیص دارد و هم مسئولیت انتخاب. در نتیجه، گفتمان خطبه، هم‌زمان با سلب مشروعیت از قدرت مسلط، فاعل سیاسی آگاه و مسئول را بازتولید می‌کند. این فرایند، به‌صورت شماتیک در شکل شماره ۲ زیر ترسیم شده است.



شکل شماره ۲: بازتولید «فاعل دینی-سیاسی آگاه» در چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی خطبه فدکیه

۵. بازخوانی مقاومت سیاسی

بازخوانی مقاومت سیاسی در گفتمان خطبه فدکیه، مستلزم انتقال تحلیل از سطح تقابل قدرت به سطح نظم اجتماعی است. خطبه در زمینه‌ای ایراد می‌شود که مسئله اصلی، صرفاً منازعه بر سر تصاحب قدرت نیست، بلکه بحران در معیارهای سامان‌دهنده نظم اجتماعی و سیاسی است.

مجموعه راهبردهای خطبه، مقاومت را نه نیرویی برهم‌زننده، بلکه کنشی نظم‌ساز بازنمایی می‌کند؛ کنشی که با فروپاشی عقلانیت نظم مسلط، امکان بازسازی نظمی بدیل مبتنی بر حق، عقل و مسئولیت را فراهم می‌آورد. از این منظر، خطبه فدکیه نه فقط متن سلب مشروعیت، بلکه نقشه‌ی گفتمانی مقاومت است که مبنای تحلیل تفصیلی راهبردهای مقاومت در بخش‌های بعدی مقاله قرار می‌گیرد.

۵-۱. مقاومت به مثابه نظم‌سازی، نه آشوب‌گری

در گفتمان خطبه فدکیه، «مقاومت سیاسی» نه به‌عنوان کنشی آشوب‌گر یا برهم‌زننده نظم اجتماعی، بلکه به‌مثابه سازوکاری برای بازسازی نظم مشروع صورت‌بندی می‌شود. این بازخوانی از طریق جابه‌جایی معنایی میان «نظم

موجود» و «نظم حق مدار» تحقق می‌یابد؛ به گونه‌ای که نظم مسلط، فاقد پشتوانه عقلانی و اخلاقی بازنمایی شده و حفظ آن نه ثابت، بلکه استمرار بی‌عدالتی تلقی می‌گردد. از این منظر، مقاومت واکنشی عقلانی به بحران مشروعیت نظمی است که در آن، قدرت از معیارهای هنجاری گسسته است.

در سطح متن، تأکید بر «حکمت تشریع» و «غایت عدالت» نشان می‌دهد که نظم سیاسی تنها زمانی واجد اعتبار است که بر پیوند عقل، حق و مسئولیت اخلاقی استوار باشد. این پیوند در خطبه به صراحت در تقابل با وضع موجود قرار می‌گیرد:

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقُنُونَ»^۲

«آیا [با این عملکردتان] خواهان حکم [دوران] جاهلیت هستید؟ و برای مردمی که اهل یقین هستند، چه کسی در داوری و حکم، از خداوند نیکوتر است؟»

کاربرد مفهوم «جاهلی» نظم مسلط را نه صرفاً ناعادلانه، بلکه فاقد عقلانیت، غایت‌مندی و مشروعیت بازنمایی می‌کند؛ نام‌گذاری‌ای که در تحلیل شناختی گفتمان، به سلب سرمایه شناختی و اخلاقی از قدرت مسلط و تضعیف امکان بازتولید آن در ذهن مخاطب می‌انجامد (van Dijk, 2008, p. 45).

در سطح رویه گفتمانی، مقاومت به مثابه کنشی نظم‌ساز بازنمایی می‌شود؛ زیرا هدف آن نه تخریب نظم اجتماعی، بلکه بازگرداندن معیارهای عقلانی و اخلاقی به ساخت قدرت است. این منطق از طریق بازتعریف اطاعت تقویت می‌شود. در خطبه، اطاعت از قدرت فاقد حق نه نشانه ثابت، بلکه مصداق انحراف معرفی می‌گردد:

«وَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبِلِكُمْ، وَوَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرِئِكُمْ»

«شما بر شترانی که متعلق به شما نبود، علامت (مالکیت) زدید و بر آبخوری وارد شدید که سهم شما نبود.»

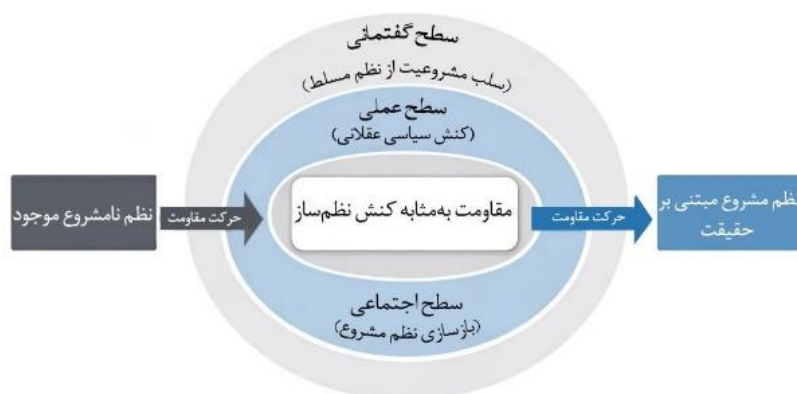
این استعاره، اطاعت را از کنشی خنثی به انتخابی آگاهانه و نامشروع تبدیل می‌کند و نشان می‌دهد تبعیت از نظم مسلط، مشارکت فعال در انحراف از عقل و عدالت است.

در سطح رویه اجتماعی-سیاسی، مقاومت به عنوان کنشی عقلانی و اخلاقی بازتعریف می‌شود که هدف آن تأسیس نظم مشروع است، نه تولید بی‌ثباتی. این تلقی با تمایز آرنت میان کنش سیاسی و خشونت هم‌خوان است (Arendt, 1970, pp. 44-47) و با دیدگاه فوکو درباره همزادبودن مقاومت و قدرت سازگار است (Foucault, 1982, pp. 780-).

^۲ تکرار این شواهد متنی تعمیدی و مبتنی بر منطق تحلیل انتقادی گفتمان است. این عبارات در ابتدای مقاله به عنوان شواهد معنایی برای معرفی جهت‌گیری کلی گفتمان خطبه فدکیه به کار رفته‌اند، اما در این بخش، همان شواهد در سطحی متفاوت از تحلیل بازخوانی می‌شوند؛ نه به مثابه مؤید معنا، بلکه به عنوان سازوکارهای زبانی-شناختی سلب مشروعیت، فروپاشی بدهت نظم مسلط و بازسازی عقلانیت سیاسی. از این رو، تکرار متن به معنای بازتولید استدلال نیست، بلکه نشان‌دهنده جابه‌جایی از سطح توصیفی به سطح تحلیلی-تبیینی در خوانش گفتمان است.

781). همچنین، پژوهش‌های اسکات و تیلی نشان می‌دهند که مقاومت مؤثر، واجد منطق و قاعده‌مندی است و به نهادسازی و نظم بدیل می‌انجامد (Tilly, 2004, pp.12-15; Scott, 1990, pp.183-185).

در نتیجه، گفتمان خطبه فدکیه مقاومت را نه واکنشی آشوب‌گر، بلکه کنشی نظم‌ساز، عقلانی و اخلاق‌محور صورت‌بندی می‌کند؛ کنشی که هدف آن جایگزینی نظم مبتنی بر غلبه با نظامی مبتنی بر حق و عقل عملی است؛ برداشتی که با سنت فلسفه سیاسی اسلامی و تلقی فارابی از نظم مبتنی بر عقل عملی و انتخاب آگاهانه هم‌سو است (فارابی، بی‌تا، ص ۹۸). منطق سطوح تحلیلی این بخش در شکل شماره ۳ تبیین شده‌اند.



شکل شماره ۳. مدل تحلیلی گفتمانی مقاومت و بازسازی نظم مشروع خطبه فدکیه

نتیجه گیری

تحلیل گفتمانی خطبه فدکیه در این مقاله نشان داد که منطق اصلی مقاومت عقلانی، نه در سطح کنش‌های اعتراضی یا تقابل‌های نهادی، بلکه در سطحی پیشینی‌تر، یعنی در نزاع بر سر تعریف عقلانیت سیاسی و مرزهای داوری مشروع شکل می‌گیرد. قدرت، زمانی بیشترین کارآمدی را می‌یابد که بتواند نظم تاریخی و مناقشه‌پذیر خود را در قالب عقل سلیم سیاسی تثبیت کرده و آن را از میدان پرسش و داوری عقلانی خارج سازد.

بر اساس یافته‌های پژوهش، خطبه فدکیه دقیقاً در همین سطح مداخله می‌کند و با فروکشاندن نظم مسلط از جایگاه بدهت، آن را دوباره به موضوع داوری عقلانی بدل می‌سازد. در این چارچوب، مقاومت نه واکنشی هیجانی و نه کنشی صرفاً اعتراضی، بلکه پیامد منطقی و الزام‌آور گشوده‌شدن افق عقلانیت سیاسی است.

برآیند این تحلیل آن است که خطبه فدکیه الگویی از مقاومت ارائه می‌دهد که در آن، نزاع اصلی نه بر سر تصاحب قدرت، بلکه بر سر تعریف نظم مشروع و معیارهای عقلانیت سیاسی جریان دارد. در این الگو، مقاومت کنشی عقلانی و اخلاق‌محور است که با مداخله در پیش‌شرط‌های امکان عقلانیت سیاسی، امکان بازاندیشی در نظم مسلط و صورت‌بندی بدیل‌های مشروع را فراهم می‌آورد. شکل مفهومی ارائه شده ذیل، منطق کلی و نحوه‌ی صورت‌بندی شماتیک این سطح از مداخله گفتمانی را به صورت ساختاری نمایش می‌دهد.

شکل شماره ۴. راهبردهای گفتمانی مقاومت در خطبه فدکیه



جدول تحلیلی ارائه شده در پایان مقاله، این منطق گفتمانی را به صورت نظام مند صورت بندی می کنند و کارکردهای گفتمانی متن را، نه به عنوان مضامینی پراکنده، بلکه به مثابه اجزای درهم تنیده ی یک منطق واحد تحلیلی نشان می دهند.

عنوان کارکرد	تبیین کارکرد	نوآوری نظری نسب به خطبه فدکیه
جابه جایی کانون تحلیل مقاومت	متن، نقطه ی آغاز تحلیل مقاومت را از سطح کنش عینی و واکنشی به سطحی پیشینی تر منتقل می کند؛ یعنی سطح تعریف عقلانیت، بدهات و امکان پذیری کنش. در این چارچوب، مسئله ی اصلی نه «چرا کنش صورت نگرفت»، بلکه «چگونه کنش از پیش نامعقول، ناممکن یا غیرقابل تصور شد» است. مقاومت، پیش از آن که مسئله ی اراده یا هزینه باشد، مسئله ی افق داوری و عقلانیت سیاسی است.	مقاومت به مثابه مسئله ی «امکان عقلانی»، نه صرفاً کنش اعتراضی.
افشای سازو کارهای نادیدنی مهار مقاومت	متن نشان می دهد که مهار مقاومت الزاماً از مسیر سرکوب مستقیم یا اجبار نهادی صورت نمی گیرد، بلکه اغلب از طریق طبیعی سازی نظم موجود و تثبیت بدهات های هژمونیک عمل می کند. در این وضعیت، قدرت با حذف امکان پرسش، مقاومت را پیشاپیش خنثی می سازد. تحلیل، لایه هایی از سلطه را آشکار می کند که پیش از هر تقابل عینی، در سطح ادراک و داوری عمل می کنند.	برجسته سازی «انسداد افق پرسش» به عنوان مؤثرترین شکل مهار مقاومت.
بازتعریف ظلم	ظلم در منطق متن، صرفاً نقض حق یا تخلف حقوقی نیست، بلکه کنشی معرفتی-سیاسی است که در آن معیار حق از افق داوری جمعی کنار گذاشته می شود. آنچه مسئله ساز است، نه فقط نتیجه ی ناعادلانه، بلکه پذیرش نظمی است که خود را بی نیاز از داوری عقلانی معرفی می کند. بدین سان، ظلم به سطح گفتمان و عقلانیت سیاسی ارتقا می یابد.	انتقال مفهوم ظلم از «رفتار ناعادلانه» به «حذف معیار داوری»
فروپاشی بدهات هژمونیک	متن با استفاده از ساختارهای پرسشی و تقابلی، نظم مسلط را از جایگاه امر طبیعی و مفروض خارج می کند و آن را به موضوع پرسش و داوری بدل می سازد. قدرت، از وضعیتی که نیاز به توضیح ندارد، به وضعیتی منتقل می شود که باید از خود دفاع کند. این جابه جایی، شرط امکان هر مقاومت عقلانی است.	مقاومت به مثابه فرایند بدهات زدایی، نه صرف مخالفت.
عقلانی سازی مقاومت	مقاومت در متن، نه واکنشی هیجانی و نه ترجیحی شخصی، بلکه پیامد منطقی آگاهی هنجاری است. با پیوند دادن آگاهی به مسئولیت، امکان بی طرفی اخلاقی از میان می رود و سکوت، به عنوان یک کنش سیاسی معنادار بازخوانی می شود. در این منطق، مقاومت صورت بندی عقلانی می یابد.	تبدیل مقاومت به ضرورت عقلانی، نه انتخاب اختیاری.
الزام کنش و تولید مسئولیت	متن، ترک کنش را از وضعیت خنثی خارج می کند و آن را به تصمیمی قابل داوری بدل می سازد. از طریق نسبت دادن سکوت به انتخاب درونی، تعلیق مسئولیت اخلاقی ناممکن می شود. بدین ترتیب، گفتمان نه فقط کنش، بلکه عدم کنش را نیز سیاسی می کند.	سیاسی سازی سکوت و بی کنشی.
بازتولید فاعل دینی-سیاسی آگاه	هم زمان با سلب مشروعیت از نظم مسلط، متن فاعلی را بازتولید می کند که واجد آگاهی، قدرت تشخیص و مسئولیت انتخاب است. این فاعل، نه تابع عادت جمعی و نه کنشگر هیجانی، بلکه سوژه ای داور و پاسخ گوست که مقاومت برای او امری معقول و الزام آور می شود.	بدون تولید فاعل مسئول، مقاومت اساساً ناممکن است.
جدول شماره ۴: کارکردهای گفتمانی خطبه فدکیه در مقاومت سیاسی		

کتابنامه

قرآن کریم.

فارابی. (بی تا). *آراء اهل المدينه الفاضله*. قم: دارالهجره.

طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). *المیزان فی تفسیر القرآن*. (جلدهای ۱، ۲، ۴، ۵، ۱۰، ۱۲ و ۱۵). بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۳ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* (جلد ۱۸). تهران: ناصر خسرو.

طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ق). *الاحتجاج علی أهل اللجاج* (ج ۱). مشهد: نشر مرتضی.

مقالات

انصاری، علیرضا. (۱۴۰۳). روش شناسی مقاومت در خوانش و سیره سیاسی فاطمه زهرا علیها السلام. *فصلنامه ره توشه*، ۵ (۱۹)، ۳۷-۴۶. doi: 10.22081/rt.2024.70325.1441

فرهادی، روح الله و شفیعی قهفرخی، امید. (۱۴۰۲). بازنگری سیاست مقاومت در سپهر نظریه های اخلاق هنجاری. *دانش سیاسی*، ۱۹ (ویژه نامه اول؛ مقاومت)، ۱۴۷-۱۶۸. doi: 10.30497/pkn.2023.243000.2983

یاراحمدی، دانیال. (۱۴۰۴). بازسازی توحیدمحور معیار مشروعیت در خطبه فدکیه: تحلیل سازوکارهای گفتمانی تولید اقتدار. (e240589). *اندیشه سیاسی در اسلام*. (پذیرش نهایی/در نوبت انتشار). doi: e240589 10.22034/jpti.2026.566715.1485

لاتین

Arendt, H. (1961). *Between past and future: Eight exercises in political thought*. New York, NY: Viking Press.

Arendt, H. (1970). *On violence*. New York, NY: Harcourt, Brace & World.

Austin, J. L. (1962). *How to do things with words*. Oxford, UK: Oxford University Press.

Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966). *The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge*. New York, NY: Anchor Books.

Bourdieu, P. (1991). *Language and symbolic power* (J. B. Thompson, Ed.; G. Raymond & M. Adamson, Trans.). Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Brown, W. (2015). *Undoing the demos: Neoliberalism's stealth revolution*. New York, NY: Zone Books.
- Fairclough, N. (1995). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. London, UK: Longman.
- Fairclough, N. (2001). *Language and power* (2nd ed.). London, UK: Longman.
- Fisher, M. (2009). *Capitalist realism: Is there no alternative?* Winchester, UK: Zero Books.
- Foucault, M. (1980). *Power/knowledge: Selected interviews and other writings, 1972–1977* (C. Gordon, Ed.). New York, NY: Pantheon Books.
- Foucault, M. (1982). The subject and power. *Critical Inquiry*, 8(4), 777–795.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the prison notebooks* (Q. Hoare & G. Nowell Smith, Eds. & Trans.). New York, NY: International Publishers.
- Nartey, M. (2023). *Voice, Agency and Resistance*. London: Routledge.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (2001). *Hegemony and socialist strategy* (2nd ed.). London, UK: Verso.
- Lukes, S. (2005). *Power: A radical view* (2nd ed.). London, UK: Palgrave Macmillan.
- Rancière, J. (1999). *Disagreement: Politics and philosophy* (J. Rose, Trans.). Minneapolis, MN: University of Minnesota Press.
- Rosanvallon, P. (2011). *Democratic legitimacy: Impartiality, reflexivity, proximity* (A. Goldhammer, Trans.). Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Scott, J. C. (1990). *Domination and the arts of resistance: Hidden transcripts*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Searle, J. R. (1969). *Speech acts: An essay in the philosophy of language*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Skinner, Q. (2002). *Visions of politics* (Vol. 1). Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Thompson, J. B. (1990). *Ideology and modern culture: Critical social theory in the era of mass communication*. Cambridge, UK: Polity Press.
- van Dijk, T. A. (1998). *Ideology: A multidisciplinary approach*. London, UK: Sage.
- van Dijk, T. A. (2008). *Discourse and power*. Basingstoke, UK: Palgrave Macmillan.